ماشاء اللّٰہ لا قوۃ الا باللّٰہ

حسب الحکم مہر ذوبل مطبع کثیر المنافع المسمی بسلطان المطابع

الفکشت

باہتمام کپتان مقبول الدولہ مرزا مہدی علیخان بہادر قبول

حسب فرمایش محمد مصطفی خان خواجہ محمد امین طبع نمود

فن نمبر	۱۱
کتاب نمبر	۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم

قطعه

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی
تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدامست آن حروف و یاد گیر
ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

دربیان الف

حرف مخصوص فارسیست چهار | پ و چ و ژ و گاف ای مختار

الف کثرت فاعل و مصدر و قسم

اتصال و عطف و تحسین کلام

زائد و متکلم و ندبه و ندا | هم دعا و کن بدل با دال و یا

آخر اعلام هندی هم بود | در بس الفاظ ترکی هم بود

[illegible]

با بالصاق و علل صحبت ظرف | زائد و ظرف و قسم دان بی شرف

[illegible]

استعانت معنی بر هم بر ای | قلب می گردد بواو و میم و فای

[illegible]

قلب باء فارسی با واو فا | هان مبدل دار از برای خوش لقا

[illegible]

تا خطاب و تون با دال و را | معنی خود بدل دال ای دل ربا

تاء

[illegible]

لغات

[illegible]

هم بمعنی اضافت زائده	در لغات فارسی ثا نا مده
بمعنی اضافت زائده باشد چون ... [illegible]	پادشاه عالم است ... لفظ ثا ... تازی ... [illegible]
جیم بازا هم ترا دشین و گاف	هم تا بتدیل یا بدلی خلاف
[illegible]	[illegible]
چه باستفهام و تعظیم و علل	معنی هرچه بشین وزا بدل
[illegible]	[illegible]
در لغات فارسی حا نا مد	خا بغین و قاف وها مبدل شده
[illegible]	[illegible]
آخر کلمه گر آید حرف ال	میشود آن کلمه در معنی حال

ف

بریکی را از حروف برا سے شناخت و تفرقہ اساسی مقرر کرده اند چنانچه بار ا موحده که یک نقطه دارد و تا را مثناة فوقانی یعنی دو نقطه بالا دارد و ثا را مثلثه یعنی سه نقطه بالا دارد و یا را تحتانی که دو نقطه زیر میدارد و نقطه منقوطه و غیر منقوطه و معجمه و مهمله حروف معرفه کرده اند چون شین منقوطه و گاهی لفظ عجمی و عربی و گاه حروف ابجد اضافت داده تفریق سازند ۱۲

ف

چیم فارسی گاهی برای تفصیل آید چنانچه گویند ... [illegible] ... چه ... [illegible] ... گرسنه ... ۱۲ سعدی

[illegible] ۱۲

پس مبدل گردد آن با تا و ذال	دار خاطر این دقیقه در خیال
[illegible]	[illegible]
دال و ذال از یکدگر گردد بدل	امتیاز آن بداند کس اقل
[illegible]	
حرف ری در اوسط و اول اخیر	قلب می یابد بلام ای دلپذیر
[illegible]	[illegible]
زی بسین و جیم و غین و حا بدل	می شود در دل بدارش بی خلل
[illegible]	[illegible]
ژی بود مخصوص فارس در کلام	هم بدل گردد به جیم ای نیکنام

[illegible]

سین بشین و چه و ہا ای یار غار	میشود تبدیل در دل یاد دار
چون کفاشته و فرشته بمعنی ملک ای فرستاده خفا و خروس و خروج ... راست سکالنده جنگ مانند توچ + تیر برده بر سر چو تاج خروج ۱۲ و توچ بضم فاء هندی ...	[illegible]
شین ضمیر و معنی خود زائده	هم دهد سوی شش اضافت فائده
ضمیر واحد غائب منصوب متصل افاده معنی مفعول کند چون نوشش ای نوشت او را بمعنی خود سعدی کس این رسم و ترتیب آئین نبید + فریدون آن شوکتش این نبید + ای آن شوکت خود ۱۲ مثال زائده او نخورش چنین گفت ۱۲	[illegible]
مصدری هم بجیم و چی و سین	می شود مبدل بدائی بالیقین
[illegible]	[illegible]
صاد و ضاد و طا و ظا و عین نیز	در لغات فرس نامد ای عزیز
[illegible]	[illegible]
غین با قاف و بکاف فارسی	منقلب سازی اگر نکته رسی

[illegible]

فا بباء و پا و واو ای خوش عمل	میکنندش پارسی دانان بدل
مثل زبان و زفان و پارس و فارس و وام و فام یعنی رنگ ۱۲	ای کسانیکه از فارسی بهره میدارند حرف فا را بباء موحده و باء فارسی و واو بدل میکنند ۱۲ [illegible]
قاف هم در لفظ فارس نادره	ور بود با غین تبدیلش شده
[illegible]	[illegible]
ربط و علت هر که استفهام نیز	رحم و تفسیر و مفاجات ای عزیز
[illegible]	[illegible]
معنی تصغیر و تعظیم و کدام	کاف مستعمل شده اندر کلام
[illegible]	[illegible]
کاف پارس غین گردد گاه دال	ای ترا بادا پناه ذوالجلال

[illegible]

لام وری گردد بدل داری نگاه	ای خدا هردم ترا باد پناه
[illegible]	[illegible]
میم که مفعول گه خود گاه نون	گاه متکلم بود ای ذو فنون
از روی خود سعدی [illegible] ۱۲	چون در آخر واقع شود بجای ضمیر متکلم مرفوع چون کردم و گفتم وگاه مفید فاعلیت باشد چون دوم ای دو کننده وگاه زائده چون من خود م سے ، وم ۱۲ مق مرحوم
نون بگردد میم دان این قاعده	نفی و با ها غنه مصدر زائده
[illegible]	[illegible] ۱۲
واو عطف ایضا بجای یا بود	در میان و آخر او سے بود
وگاهی بجای ای توسل آید [illegible] ۱۲	ای واو اول کلمه آید و آخر و اوسط هم چنانچه واو زائده در بر و مند و تنومند و نیکو و سر کلمه با حرف یا چنانچه این امر از تو سرزده و یا از من و واو آخر کلمه زائد چون نیکو و غیر زائد نسبتی همچو هندو ۱۲ والله اعلم
واو گردد خواندن ملفوظے بود	ور نه گردد خواندن مکتوبے بود

ف [illegible]

واو مکتوبی سه قسم آمد عزیز	عطف نظم و چون توی معدوله نیز
[illegible]	[illegible]
هست معروف آنکه خالص ضم برو	ور نه باشد خاص مجهول کو
[illegible]	[illegible]
واو معدوله که بوتی مید هد	اندرین الفاظ منظومه بود
[illegible]	[illegible]
خواست و خواب و خورم و خواهر و خود	خوش خوی اخوند و خوردای سروقد
[illegible]	[illegible]
از پی تخفیف اور اکن ورا	زائده هم عاطفه دان سرورا

ف
در عرف واو و یای مجهول
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من معیار الاشعار

ف
[illegible] واو معدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خوانند ۱۲ معیار الاشعار

هم بیا و یا و فا گردد بدل — این قواعد یاد داری بر محل

ها بکسر اندر اضافت ای عزیز — فتح در تصغیر دو اهل تمیز

جز بحذف الف و واو قبل کم — آمده بر ها هنوز فتح و ضم

ها مخفی بهر شبه و نسبت است — هم به تشخیص و تعین مدت است

آخر افعال بضم تهب — در پس کلمه بیان فتح را

ساقطش سازند در جمیع کلام

[illegible] جمیع [illegible] چون جا [illegible]

همزه گردد در اضافت والسلام

مثل جامهٔ من و خامهٔ تو و شگوفهٔ درخت و بندهٔ شکم

وکذا در توصیف مثال جامهٔ سفید و خامهٔ محرف و شگوفهٔ سبز و بندهٔ چالاک ۱۲

الف و جیم و زائده خای حطی

[illegible]

گشته و در تصغیر کاف فارسی

ای تبدیل ها با الف آمده چون ما که در اصل ماه بود بمعنی آب لیکن این لفظ عربی ست و عبدالواسع در ینجا تمثیلا آورده و با جیم چون مله و ماج بمعنی قمر و با خا چو هیرو و خیرو و زائده نیز آید مانند دختر و دختره و یکبار و یکباره و در تصغیر کاف پارسی بدل شود چون جامگک خامگک لیکن این قاعده مخصوص بها مستخفی بود الا مثل چنگ و چنگک ۱۲

یا متکلم خطابی نسبتی

منسوب بهمانست ۱۲ مولانا جامی [illegible] دلم بردی و دلداری نکردی [illegible] [illegible] مفعولی قرار داده اند [illegible] بندهٔ دل [illegible] همین یار [illegible]

فاعلی مصدری و وحدتی

[illegible]

لاحقی توصیفی تعظیم دگر

[illegible]

نیز استمراری تنکیری نکره

[illegible] عشق [illegible] مرزا قتیل [illegible]

در بیان مرکبات

[illegible]

تا دوامی آگهی و زینهار — ابتدا و انتها علت شمار

[illegible]

خا و زا امر ست و فاعل نیز هم — چونکه اینهار آگنی با اسم ضم

[illegible]

شرط فاعلیت ست ۱۲ هیجو زار خا و میرزا ۱۲

[illegible]

را ست زائد معنی مفعول نیز — هم بمعنی اضافت ای عزیز

[illegible]

هم بمعنی برای و بعد از ان — هم بمعنی از آید بی گمان

[illegible]

شین نشیننده بود ایضا نشین — کاف را دانی شکاف ای با یقین

فا بیا و وا مرادف وان یقین — نون با کنون نیز هم معنی ببین

[illegible]

ها ز بهر معنی اینک بخوان — یا برای معنی تردید دان

[illegible]

در مرو بر خود همی آ رو فرا — پس فرو شد آن الف با واو را

[illegible]

مند و وند و گار و زین هر چهار — بهر معنی خداوندی شمار

[illegible]

گاه قبل واو را ضم داده اند — گنجور گنجور دان ای هوشمند

[illegible]

لاخ و سار و زار و بار و دان ستان
هر یکش بسیار جا دان بیگمان

ای هر یک از اینها بمعنی بسیار جا استعمال یافته مانند سنگلاخ ای جائیکه سنگ بسیار دارد و همچنین چشمه‌سار و گلزار و رودبار و قلمدان و بوستان ... زتاج ملکزاده در سنگلاخ ... لعل ...

در سنگلاخ ...

دیس و دان و سان و هم آسا بدان
نیز وند و وار سار از بعد آن

بدال مهمله و یاء مجهول همتا و مانند و شبیه و نظیر ۱۲ اب

این همه باوش به فش هم باید
با یقین معنی مانند آمده

کاف و چه هم یزه و نیز واو
بهر تصغیر این چهار الفاظ کاو

بعض الفاظ بمعنی فاعل آید چون اسدر
خریدار و پرستار وان در گریان و خندان ۱۲

وار و آنه سو و گان ست نیز
بهر معنی لیاقت ای عزیز

دار و بان و وان محافظ بیخلاف	تاک و ین گین نیز بهر اتصاف
چون پرده دار و ساربان و بند بوان ای محافظ پرده و شتر و قیدیان	مانند غمناک و غمگین و شرمگین ای متصف بغم و شرم
یا و ین ها آنه اک و آن و نون	و به نسبت را بود دانی و فنون
رنگ و گون و چرده و ام و فام و پام	لیک چرده بی نسبیه در کلام

در بیان انواع اضافت

هم اضافت چار تشبیه و بیان	پس حقیقی و مجازی شد عیان

گی و آر و شین بدانی هر سه را	بهر مصدر گفته شد نیکو ترا
مانند بندگی و گفتار و کاهش و قاعدهٔ بنای آن سابق مذکور شد ۱۲	ف مصدر دو قسم است لازمی که بفاعل تمام میشود و مفعول نخواهد مثل آمدن و متعدی ای متجاوز بسوی مفعول چون کردن و بعضی لازم و متعدی هر دو آمده مانند سوختن پیوستن و افروختن و پوشیدن و آمیختن و آموختن وغیره ۱۲
هر که این اشعار از بر کرد زود	او ز فن فارسی حظی ربود

ف بدانکه چنین چیزها باید بر مطلوب که ذکر آن واجب بود مثل سر و راس اسب و زنجیر برای فیل و دست برای جانوران شکاری چون دو دست باز و یک دست شاهین و قطعه برای جانوران کوچک و خط و جواهر امثال هفت قطعه بلبل و دو قطعه طیار نامه و یک قطعه زر و مروارید برای زمین و منزل اجمالی و برای رشته کاری از موضوعات اهل هند و قلاده برای سگ و برای آدمی نفر و برای شتر هم و برای شتر قفنه ۱۲ از نفصاحت ۱۲

تمام شد

لله الحمد والمنه که بتاریخ یازدهم ماه صفر سنه ۱۲۶۸ هجری
این منظومهٔ میمونه در بیان معانی حروف تهجی حسب
استعمال و بعضی مرکبات که اطفال را
انفع بلکه هر پیر و جوان طالب فهم
کمال فارسی را احفظش موقع
در بیت السلطنت
لکهنو طبع
شد
ط